

دروغ های ثابتی علیه کتاب "حماسه مقاومت"!

پس از بازار گرمی های رسانه های فارسی زبان غرب، کتاب ثابتی - قانعی فرد که اولی سردمدار اداره سوم ساواک و دیگری یکی از پیشبرندگان خط وزارت اطلاعات جهنمی رژیم جمهوری اسلامی علیه توده ها و نیروهای آزادی خواه و مخالف این رژیم است، منتشر شد. رسانه های غرب که قانعی فرد را به مصداق مثل "کچل را زلف علی خوانند"، "پژوهشگر تاریخ معاصر ایران" خواندند، پیشاپیش اطلاع داده بودند که این کتاب در طی گفتگوی دو عنصر یاد شده با هم تنظیم گشته است.

با مطالعه کتاب مذکور که نام بی مسمای "در دامگه حادثه" برای آن انتخاب شده، هر کسی در می یابد که دو عنصر فوق جهت وارونه جلوه دادن حقایق در مورد عملکردهای ساواک - علیه نه فقط مردم مبارز ایران و فرزندان انقلابی آنان بلکه حتی علیه هر فرد مخالف رژیم های شاه و جمهوری اسلامی - تلاش کاملاً آگاهانه و حساب شده ای نموده اند؛ واقعیتی که در عین حال بیانگر آن است که رسانه های فارسی زبان غرب در ضدیت با کدام حقایق و در جهت اشاعه کدام دروغ ها و تهمت ها، برنامه هائی را برای تبلیغ کتاب مزبور اختصاص دادند.

در دست پخت دو عنصر هم مسلک و هم پیمان در خدمت گزاری به دستگاه های امنیتی و در حفظ و تداوم ظلم و ستم و جنایت در حق توده های ایران، یعنی ثابتی و قانعی فرد، علاوه بر همه دروغ ها و افتراهائی که بخشی از آنها با تکرار یاوه های مزدوران شناخته شده و غیر شناخته شده شان در سال های پیش تنظیم گشته، تهمت های ناشیانه ای هم علیه کتاب "حماسه مقاومت" ساز شده است.

پیش از این، نگارنده این سطور بر اساس مصاحبه برنامه تلویزیونی "افق" صدای آمریکا با ثابتی و قانعی فرد، مقاله ای تحت عنوان "تیندگی ساواک با شکنجه و قتل های زنجیره ای" نوشته و به معرفی چهره قانعی فرد و افشای عمده ترین مطالبی که ثابتی در برنامه تلویزیونی صدای آمریکا مطرح کرده بود پرداختم - بدون آن که در مورد شکنجه هائی که در شهربانی و در اوین بر شخص من اعمال شده بود که پرویز ثابتی هم بخشاً در آن ها دخالت داشت و در کتاب حماسه مقاومت ذکر شده*، صحبت کنم.

مسلم است که یاوه گویانی چون پرویز ثابتی و قانعی فرد و همکاران علنی و غیر علنی شان، در پیشگاه مردم آگاه و قهرمان ایران نازل تر و حقیرتر از آنند که قابل برخورد بوده و نیاز به افشا شدن داشته باشند. خود آنها هم می دانند که توده های مردم که ظلم و ستم و جنایات رژیم های متبوع آنها را با گوشت و پوست خود لمس کرده اند، هرگز وقتی به سخنان آنان نخواهند گذاشت؛ چرا که این توده ها حتی اگر قادر نباشند درک عمیق و راستین خود از آن سخنان را به صورت فرموله بیان کنند، به روشنی برایشان عیان است که چنین خدمت گزاران دستگاه امنیتی برای پیشبرد چه هدف های ضدخلقی داستان سرائی می کنند و چگونه دروغ هائی را با شگردهای آموخته از همان دستگاه های امنیتی سرهم بندی کرده و اشاعه می دهند. اما علیرغم چنین واقعیتی، در جامعه طبقاتی ایران قلم به دستان تاریک اندیش بورژوا و خرده بورژواهای وجود دارند که می کوشند با "هنر" سفسطه، چنان افتراها و دروغ هائی را تکرار و به نام خود، به خورد ناآگاهان و بی خبرانی در جامعه بدهند. ثابتی ها و قانعی فردها درست با امید به چنین قلم به دستانی است که به اشاعه افترا و اکاذیب در جامعه می پردازند. این دسته از "روشنفکران" بورژوا و خرده بورژوا البته نه در یک حوزه بلکه در حوزه های مختلف دست به کار سفسطه می زنند؛ همچنان که امروز به عنوان نمونه با به راه انداختن بحث های اسکولاستیک در مورد "سند" و یا "تاریخ" و غیره می کوشند خلیق را مجاب کنند که گویا هیچ سندی حتی اگر تجربه هزاران نفر شاهد عینی هم مؤید آن بوده باشد، قابل اتکاء نیست؛ و تاریخ دروغی است که بسنه به راوی

آن می تواند این طور یا آن طور تعبیر شود. چنین سفسطه هائی که بر منطق غیر علمی استوار هستند خورشید حقیقت برخاسته از واقعیات عینی را انکار می کنند و مدافعین اشان حتی با ایجاد "تساوی" بین مثلاً شکنجه دهنده و شکنجه شده، خود را "دموکرات" هم جلوه می دهند. این قبیل به اصطلاح "دموکرات" های "تساوی طلب"!! در واقع بر منافعی که افراد وابسته یا مدافع رژیم های ضد خلقی در اشاعه دروغ تعقیب می کنند و منافعی که آزادیخواهان در بیان واقعیت ها و اشاعه راستی و حقیقت در جامعه دارند، چشم می بندند و چنان منفعی را از دیده ها پنهان نگاه می دارند. همین ها هم هستند که در بحث هائی که بیشتر به کلاف سردرگم شبیه می شوند آنقدر خود و خواننده را سردرگم می سازند تا این که به این نتیجه می رسند که گویا حقیقت اساساً دست نیافتنی است و یا اصلاً حقیقتی وجود ندارد که بر اساس واقعیت شکل گرفته باشد! ثابتهای و قانعی فردها به این قبیل بحث های غیر علمی "تاریک اندیشان" - که هر کدام نیز سعی می کنند عنوان ذهن پرکنی برای خود دست و پا کنند، و یا همدستان شان چنان عناوینی به آنها می چسبانند - دل خوش اند. چرا که چنان بحث هائی که مسلماً بوئی از مارکسیسم و آخرین دست آوردهای علمی بشر در زمینه مسایل اجتماعی نبرده اند، تنها می توانند در خدمت توجیه اراجیف چنین عناصری قرار گیرند. بنابراین پیشاپیش برای مقابله با این قبیل قلم به دستان تاریک اندیش، لازم است در مواجهه با دروغ ها و تهمت ها، روی حقایق و واقعیت های انکار ناپذیر تأکید کرد و به هیچ کس اجازه نداد تا با مغلطه کاری، به انکار حقایق مربوط به تاریخ معاصر جامعه ما بپردازند. بر این اساس اکنون که کتاب "حماسه مقاومت" مورد یاهو گوئی های پرویز ثابتی، مهره ای از ساواک، کسی که در دیار غربت و در غربت خویش هم خود را از آماج خشم توده های مبارز ایران مصون نمی بیند، قرار گرفته لازم است به اختصار هم شده پاسخی به آن یاهو گوئی ها داده شود.

واقعیت این است که "حماسه مقاومت" امروز دیگر صرفاً به شخص من تعلق ندارد. این کتاب متعلق به کارگران و زحمتکشان و همه توده های رنج کشیده و دربند ایران است؛ متعلق به کسانی است که نه فقط در دهه ۵۰ بلکه بعدها و هنوز هم از آن تأثیر گرفته و از آن در مبارزه خود علیه ظلم و ستم و استثمار و مقابله با رژیم های وابسته به امپریالیسم حامی شرایط جهنمی در جامعه، الهام گرفته و می گیرند؛ متعلق به کمونیست ها و آزادیخواهان دهه ۶۰ است که با همان عشقی به زندگی زیستند که پیشگامان شان در دهه ۵۰ در مقابل آنها ترسیم کرده بودند - به همان گونه که بخشاً در کتاب حماسه مقاومت نشان داده شده؛ و با همان خشم و کینه و نفرتی نسبت به دشمن جنگیدند و در راه ساختن جامعه ای آزاد و مطلوب اکثریت آحاد جامعه، جان خود را بی باکانه، فدا کردند که از پیشگامان شان، آموخته بودند.

"حماسه مقاومت" به واقع انعکاس گوشه ای از تاریخ سراسر مبارزه جوانان و مردم سلحشور ایران در یک مقطع معین است؛ و سندی است که نه تنها از شکنجه های قرون وسطائی حاکم در زندان های رژیم شاه که پرویز ثابتی یکی از پادوهایش بود، پرده برداشته بلکه جو مبارزاتی بسیار درخشنده ای که در سال ۵۰ با تکوین پدیده نوین و افتخار آفرین چریکهای فدائی خلق، این فرزندان کمونیست کارگران و زحمتکشان و توده های رنج دیده، در جامعه ما ایجاد شده بود را ترسیم نموده و جنگندگی و قهرمانی ها و فداکاری های افسانه ای آنان را در سطحی هر چه گسترده تر به مردم ایران (و نه فقط آن ها) می شناساند.

درست به همین دلیل که "حماسه مقاومت" به مردم ستم دیده ایران تعلق دارد، درست به همین دلیل که این کتاب بخشی هرچند کوتاه از تاریخ مبارزاتی مردم ایران را تشکیل می دهد، و درست به همین دلیل که این نوشته هنوز الهام بخش مبارزه جوانان و دیگر نیروهای مبارز در جامعه تحت سلطه ایران می باشد، آری درست به این دلایل است که دو هم مسلک و هم پیمان در ضمیمه با توده های مبارز ایران، یعنی ثابتی و قانعی فرد، صفحاتی از کتاب خود را به دروغ پراکنی علیه کتاب حماسه مقاومت اختصاص داده اند. و الاً بحث بر سر یک شخص نیست که از به اصطلاح "اغراق گوئی" های او به تنگ آمده باشند - تا جائی که ثابتی می گوید: "به نظر

من، او هنوز هم از اغراق گوئی، دست برداشته است". نه، بحث نه مربوط به یک فرد بلکه مربوط به مردم رنج‌دیده، مربوط به روشنفکران و توده‌های مبارز ایران است. بحث بر سر باورشکنی در میان این مردم و زدودن خاطره حماسه مقاومت فرزندان دلیر توده‌های مبارز ایران در گذشته و حال از حافظه اجتماعی مردم ماست، حماسه‌هایی که تعدادشان به یکی دو تا و ده تا هم ختم نمی‌شود. بحث بر سر کدر کردن چهره قهرمانان مردم، جلوگیری از گسترش تاثیرات اجتماعی آنان و خدشه دار کردن چهره کسانی است که الهام بخش توده‌های رنج‌دیده در مبارزات شان علیه ظلم و سرکوب و جنایات رژیم‌های مدافع سیستم سرمایه‌داری در ایران می‌باشند؛ بحث بر سر گرفتن حربه یا سلاح "حماسه مقاومت" از دست کارگران و قشرهای وسیع تحت ستم مردم ایران است. بحث این است که با بی اعتبار جلوه دادن "حماسه مقاومت"، مقاومت‌های تا پای جان انقلابیون در مقابل جنایات دستگاه‌های امنیتی شاه و جمهوری اسلامی، دروغ و یا حداقل "شک برانگیز" تلقی گردد. بحث بر سر کتمان برخوردهای تهاجمی و دلیرانه و دشمن شکن چریک‌های فدائی خلق و رفقای کبیری چون مسعود احمدزاده و عباس مفتاحی در مقابله با دستگاه امنیتی رژیم شاه و مقاومت افسانه‌ای آنان در زیر شکنجه‌های وحشیانه قرون وسطائی ساواک و شهربانی است؛ بحث این است که می‌خواهند خون پاک بهروز دهقانی، این اسطوره مقاومت ایران در سال ۵۰ را در زیر شکنجه‌های "جانوران وحشی خونخوار"، هدر شده جلوه دهند. بحث این است که استقامت‌ها و رشادت‌های قهرمانانه زنان سلحشوری چون رفیق مادر (فاطمه سعیدی - شایگان)، شیرین معاضد (فضیلت کلام)، فاطمه امینی (مجاهد انقلابی) و ده‌ها زن چریک فدائی و مجاهدین انقلابی در دهه پنجاه، افسانه‌های دروغین پنداشته شود.

کتاب حماسه مقاومت تنها یک سند و نمونه‌ای است که واقعیت‌های درون زندان‌های رژیم شاه در سال ۱۳۵۰ را برملا ساخته است. با این حال "حماسه مقاومت" در تاریخ معاصر جامعه ما به سمبل مبارزه و مقاومت هزاران انقلابی با نام و گمنامی تبدیل شده که با رنج و خون خود، توده‌های میلیونی ایران را برای مصادف با دشمنانشان به میدان مبارزه کشاندند؛ همان توده‌های مبارزی که به عمر رژیم شاه به مثابه یکی از ننگین‌ترین حکومت‌های سلطنتی، پایان دادند. آری بحث به هیچوجه صرفاً بر سر یک شخص و یا یک کتاب نیست، بحث بر سر چنین واقعیت‌های انکارناپذیر در جنبش انقلابی ایران و در جامعه تحت سلطه ماست. این را دو مفتری هم مسلک و هم پیمان، خیلی خوب می‌دانند.

ثابتی و قانعی فرد در صفحات ۳۰۸ و ۳۱۴ و ۳۱۵ کتاب مزبور نوشته اند:

"ثابتی: ... در مجموع می‌توان گفت که در زمینه اتهام شکنجه نیز... بسیار اغراق گوئی شده است... نمونه دیگری از این اغراق گوئی را می‌توان در کتاب خاطرات ربابه (اشرف) دهقانی دید که پس از انقلاب اعتراف کرده است که ۷۰٪ ادعاها در کتاب، غیر واقعی و برای تبلیغ علیه رژیم بوده است که به نظر من او هنوز هم از اغراق گوئی، دست برداشته است." (صفحه ۳۰۸)

"قانعی فرد: یادم نیست اما شاید به قلم افراطی‌ها خوانده‌ام که در ساواک تجاوز به زنان شده و... مثل رقیه دانشگری.

(علامت سه نقطه... در خود متن کتاب آمده است)

ثابتی: این اتهام به کلی بی‌اساس است. من با اطمینان می‌توانم بگویم در تمام مدت ۲۰ سال که من با ساواک بودم هیچ وقت حتی نشنیدم که یک زندانی چنین ادعائی را کرده باشد. ربابه (اشرف) دهقانی که چنین ادعائی را پس از فرار از زندان و خروج از کشور، کرده بود. بعداً گفت ۷۰٪ در صد نوشته‌هایش از جمله ادعای تجاوز نا صحیح و برای بد نام کردن رژیم بوده است.

علیرضا نوری زاده نقل می کند که در روزهای اولیه انقلاب به ستاد مرکزی چریکهای فدائی خلق واقع در خیابان میکده (ساختمان ساواک تهران) رفته تا با کسانی مصاحبه کند. اشرف دهقانی را در آنجا دیده و با اشاره به کتاب خاطراتش، شروع به همدردی با وی کرده و او با کمال تعجب گفته است مطالب این کتاب بیشتر نادرست است. ادعای رقیه دانشگری هم اگر خودش ادعا کرده و دیگران برای بد نام کردن ساواک، جعل نکرده باشند، بیش از ادعای اشرف دهقانی اعتبار ندارد." (صفحات ۳۱۴ و ۳۱۵).

در برخورد به یاوه های این مفتریان، لازم است ابتدا به آنچه که قانعی فرد مصاحبه گر، ببخشید "پژوهشگر!!" تاریخ معاصر، در اینجا مطرح کرده اشاره نموده و بگویم که رقیه دانشگری هیچوقت موضوعی را که این عنصر به او نسبت می دهد بیان نکرده است و این شگردی است که برای خلط مطلب و به خیال خود ایجاد تردید در حقیقت مربوط به تجاوز به زنان در زندان های رژیم شاه (به این خیال که گفته خواهد شد که این موضوع اگر در مورد رقیه دانشگری حقیقت نداشته پس موارد دیگر هم دروغ است) به کار می برد. در حالی که اگر او ریگی در کفش نداشت برای این که ببیند که "در ساواک تجاوز به زنان شده"، می توانست مثال و نمونه خود را از کتابی ذکر کند (کتاب "داد بی داد") که نه فقط "به قلم افراطی ها" نیست بلکه به گونه ای تنظیم شده بود که وزارت اطلاعات امکان یافت به منظور آذوقه رسانی برای تدوین "کتاب دشمن" (چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷)، به آن در ایران اجازه تجدید چاپ بدهد (در سال ۱۳۸۳) - البته با حذف جملاتی در آن که نشر آنها را در ایران مصلحت نمی دید. ظاهراً قانعی فرد که عنوان "پژوهشگر تاریخ معاصر" به او چسبانده شده، نباید بگوید که اصلاً از وجود آن کتاب بی اطلاع بود. آری، او می توانست در این کتاب یک نمونه از این که "در ساواک تجاوز به زنان شده" را به قلم غیر "افراطی ها" بخواند! نمونه تجاوز به یک دختر ۱۹ ساله در شکنجه گاه تبریز در فروردین سال ۱۳۵۳، واقعیتی که به قلم خود او در آن کتاب نوشته شده است.

این که این دختر ۱۹ ساله در مقابل شکنجه شنیع ذکر شده و شکنجه های وحشیانه دیگری که در تبریز و سپس در تهران بر او اعمال شده بود تا چه حد توانسته بود دوام آورده و اسم و قراری را در اختیار ارادل و اوباش شکنجه گر ساواک قرار ندهد، این که او بعداً در چه موضع سیاسی ایستاد و امروز از طرف مرتجعین و نیروهای راست، به اصطلاح "افراطی" یا "غیر افراطی" خوانده می شود، اموری نیستند که بتوانند کمترین تغییری بر نهایت ستم و ظلمی که آن بی شرفان در حق چنان گلی تازه رسته، این دختر نوجوان اعمال کردند، بدهند- در حق دختر نوجوانی که عشق به زندگی و رسیدن به جامعه ای آزاد، پای او را به صحنه مبارزه کشانده بود. همه می دانند که شنیع بودن این نوع شکنجه مانع از ذکر نام و مشخصات او شده ولی چنین امری ذره ای از سندیت موضوع که خیلی از زندانیان سیاسی در دهه ۵۰ (و از جمله خود من) از آن مطلع بوده و هستند، نمی کاهد.

آری، "پژوهشگر تاریخ معاصر ایران!!" صرفنظر از این که از موضوع فوق واقعاً مطلع یا غیر مطلع بود، به عمد به جای ذکر موارد واقعی در مورد شکنجه تجاوز در ساواک، از شگرد دادن اطلاعات غلط استفاده می کند. اتفاقاً در دنبال این **شگرد قاطی کردن راست و دروغ باهم برای کنمان حقیقت** است که طرف مقابل مصاحبه گر می گوید: "ادعای رقیه دانشگری هم اگر خودش ادعا کرده و دیگران برای بد نام کردن ساواک، جعل نکرده باشند، بیش از ادعای اشرف دهقانی اعتبار ندارد". بگذریم.

در لابلای مطلب فوق، ثابتی با شیادی تمام این طور القاء می کند که کتاب حماسه مقاومت گویا در خارج از کشور نوشته شده است. این اولین باری است که عنصری چنین افترا و ادعای دروغی را مطرح می کند. تا کنون چنین دروغی در مورد "حماسه مقاومت" از طرف کسی ابراز نشده بود، چرا که دیگران حداقل این ملاحظه را داشتند که از میان نسل جوان دهه ۵۰ که از آدم کشی ها و خون ریزی های ساواک و وزارت اطلاعات جان بدر برده اند، امروز کسانی هستند که شهادت می دهند که این کتاب را در ایران در سال ۱۳۵۲ و یا ۱۳۵۳ یعنی در

زمانی که پای من هنوز به خارج از مرز موطن عزیزم، ایران نرسیده بود، خوانده اند؛ یا آن را در همان زمان در جامعه پخش کرده اند؛ یا به خاطر خواندن و یا گذاشتن اش در اختیار دیگران، با زندان و شکنجه مواجه شده و از طرف دستگاه های مربوطه رژیم شاه، محکومیت گرفته اند. در ضمن اولین تاریخ انتشار این کتاب در خارج از کشور هم مدتی بعد از انتشار آن در ایران بوده است. اینها برای هر کسی که در جستجوی حقیقت باشد، برای نسل جوان کنونی و حتی برای نسل های آینده، گواه بارزی در رد اکاذیب ثابتی هستند.

در مقدمه ای که من در فروردین ۱۳۸۳ (یعنی هشت سال پیش از آن که ثابتی در هماهنگی با وزارت اطلاعات، به چنین دروغی علیه "حماسه مقاومت" دست بزند) برای چاپ جدید کتاب یاد شده نوشتم، به تفصیل توضیح داده ام که در سال ۱۳۵۲ من در کدام پایگاه چریکی و در چه شرایطی به نوشتن آنچه که در زندان های رژیم شاه شاهد بودم، پرداختم و چگونه رفیق فراموش نشدنی، شیرین معاضد آن را تایپ کرد و کدام رفقا زحمت کار تکثیر (با دستگاه پلی کپی) و کارهای دیگر مربوط به انتشار آن را کشیدند و بطور با پیشنهاد رفیق کبیر فریدون جعفری آنچه در درونم نسبت به سرمایه داران (داخلی و خارجی)، رژیم حامی آنها و کلیه مزدوران و جنایتکاران رژیم شاه می گذشت را تحت عنوان "خطاب به دشمن!" به رسته تحریر در آوردم. اتفاقاً در آن مقدمه به این موضوع هم اشاره کرده ام که تنها هدف من از نوشتن، قرار دادن تجربه و اطلاعاتم از شکنجه گاه های رژیم شاه و مقاومت های رفقای شهید و زندانیم به رفقای مستقر در پایگاه های مختلف در سازمان چریکهای فدائی خلق بود؛ و هرگز تصور این که نوشته یا یادداشت های من از زندان ممکن است به صورت کتابی منتشر شود را هم نداشتم؛ و این رفقای من بودند که تصمیم گرفتند که آنچه من برای رفقای سازمان نوشته بودم را به صورت یک کتاب منتشر کنند. این نکته هم پیشاپیش کذب اتهام ثابتی را بر ملا می سازد که گفته است که گویا من "حماسه مقاومت" را به قصد تبلیغ علیه رژیم شاه و برای بدنام کردن ساواک نوشته ام. این که ثابتی از "بدنام کردن ساواک" صحبت می کند نیز واقعاً خنده دار است. گویا ساواک به حد کافی "بدنام" نبود! شاید هم راست می گوید!! چون این ارگان امنیتی به طور ساده در میان مردم "بدنام" نبود، بلکه رسوای عام و خاص بوده و برای مردم ایران سمبل کثیف ترین و زشت ترین و بی شرف ترین ارگان ها بود.

در اینجا ضمن آن که برای تلخیص در کلام، خواننده را به مطالعه متن کامل مقدمه چاپ جدید کتاب حماسه مقاومت، رجوع می دهم، از آن مقدمه تنها یک قسمت مربوط به چگونگی آماده سازی کتاب برای انتشار و پخش در جامعه ایران را نقل می کنم:

"...ما می بایست هر چه زودتر کارهای تکنیکی (تایپ، چاپ و غیره) آن را انجام داده و کتاب را در جامعه پخش می کردیم. زندگی مخفی شرایط خاص خود را داشت. به هیچوجه نباید وقت را از دست می دادیم، چرا که یک دستگیری و یا درگیری با مزدوران دشمن می توانست در انتشار آن اختلال ایجاد کند و یا حتی باعث شود که هرگز منتشر نشود. مسأله بر سر انتقال تجربه و تأثیر گذاری بود. از این رو من به یاد ندارم که قبل از چاپ کتاب حتی یک بار از اول تا به آخر آن را خوانده باشم تا مثلاً موضوعاتی که احتمالاً در آغاز از قلم افتاده بودند را به آن اضافه کنم. امروز که به کتاب بر می گردم، می بینم که در شرح شکنجه ها و مقاومت ها، تا آن جا که مستقیماً به خود من مربوط است و یا در مورد مبارزینی است که خود از نزدیک به نحوی در جریان شکنجه و مقاومت آن ها قرار داشتیم و یا در مورد آن ها در همان موقع از زبان خود مزدوران رژیم شنیده ام، دچار هیچ گونه اغراق گوئی نشده و عین واقعیت را توضیح داده ام (تأکید بر این واقعیت را از این جهت لازم می بینم که در سال های اخیر برخی از مرتجعین و مماشات طلبان در خدمت به اشاعه ایده فریبکارانه برقراری "صلح" و "صفا" بین شکنجه گر و قربانی، و برای خاموش کردن آتش خشم ستمدیدگان بر علیه ستمگران، کوشیده اند تا جنایات وحشتناک مزدوران ساواک در زندان ها را لاپوشانی کنند. در این چارچوب اینها به طرز سخیفانه ای واقعیات مندرج در

"حماسه مقاومت" را نیز هدف قرار داده و آنها را "مبالغه آمیز" و "خود ساخته" خوانده اند. - نقل از مقدمه حماسه مقاومت، چاپ جدید اروپا، بهار ۱۳۸۳.

همانطور که دیده شد، ثابتی سخن دروغ خود را علیه حماسه مقاومت از زبان یک مفتری حقیر و بی مقدار دیگر به نام نوری زاده نقل می کند. جهت آگاهی عموم درمورد شخص مزبور بگویم که وی اشاعه دروغ و تهمت علیه کتاب حماسه مقاومت را از چندین سال پیش آغاز کرده و هر بار هم داستان جدید و پر از دروغ و تناقضی را علیه "حماسه مقاومت" و نویسنده آن سرهم بندی کرده است. رفقای من هم در طی سالیان اخیر، گاه گاهی به افشای دروغ های او پرداخته اند. مثلاً او یک بار در برنامه رادیو - تلویزیون "پاران" که در تاریخ ۲۱ جولای سال ۲۰۰۴ پخش شد، در طی گفتگو با مجری برنامه (علیرضا میبیدی)، این دروغ را گفت که: "... من چون آدم صادقی هستم در انتقال پیام، یک افسر رکن ۲ نیروی هوایی به من تلفن کرد ... ایشان می گفت به خدا قسم، سوگند می خورد و گریست، گفت هرگز چنین چیزهایی درست نیست. هرگز ما کسی را دست و پایش را نشکستیم، شکنجه نکردیم و این حرف هایی که زده می شد حرف هایی است که همه اش تبلیغات بوده و درست نبوده، طبیعتاً در رژیم گذشته شکنجه هایی اعمال شده، مواردی از شکنجه های بسیار بد بوده، اما بعد از انقلاب ما پی بردیم تا چه حد مبالغه آمیز بوده بعضی از این توصیف ها، مثلاً خانه سرهنگ زیبایی که سال ها بود که او رفته و این خانه را رها کرده بود، یک مقدار استخوان گوسفند و مرغ و غیره ریخته بودند که اینها استخوان انسان هاست. بنده خودم رفته ام آنجا را دیدم. یا حتی اوین را که رفته دیدم، صحبت از این بود که در اتاق ها خون به در و دیوارها مالیده از شکنجه. یا خاطرات اشرف دهقانی که بعداً معلوم شده تمام آن فصولی که از مار انداختن و تجاوز و غیره بود، دروغ بود. ولی بعداً در رژیم ولایت فقیه، به دخترها تجاوز کردند، در زندان بدترین شکنجه را اعمال کردند نسبت به آزاد اندیشان و هنوز هم می کنند...."

در پاسخ به این یاوه ها در همان زمان در نشریه "پیام فدائی" شماره ۶۲ تیر ماه ۱۳۸۳، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران، مقاله ای تحت عنوان: "ژورنالیسم علیرضا نوری زاده بوی تعفن می دهد" درج شد که مطلب کوتاه زیر را از آن مقاله در اینجا ذکر می کنم: "اما اینکه با استناد به کدام دانسته و مدارک موثق او به این امر پی برده و از شنونده خود نیز می خواهد که آن را باور کند، اساساً مجهول گذاشته می شود."

در واقع، مرز میان "دروغ" و "واقعیت" و فرق بین "شایعه" و "حقیقت" نیز دقیقاً در همین نکته نهفته است که دروغ و شایعه بی نیاز از دلیل و برهان اثباتی، و "وقایع نگاری" و حقیقت گویی محتاج بدان است. و علیرضا نوری زاده که تا اینجا فقط به دروغ و شایعه متوسل شده است در پایان "انتقال صادقانه پیام" آن افسر کذایی، رشته زشت کلام خود را با دروغ بزرگ و بیشرمانه ی دیگری به پایان می برد: "یا خاطرات اشرف دهقانی که بعداً معلوم شده تمام آن فصولی که از مار انداختن و تجاوز و غیره بود، دروغ بود." اینکه چطور معلوم شد، که یا چه معلوم کرد، کجا معلوم شد، و کی معلوم گردید که "تمام آن فصول ... دروغ بود"؟ ظاهراً نیاز به اثبات ندارد!! شنونده تنها کافی است بداند که این علیرضا نوری زاده است که دارد با او سخن می گوید. همین و بس! اگر هم احیاناً از او بپرسید شاهدت کو؟ بی معطلی به شما خواهد گفت: دُم!"

ژورنالیست دروغگو و خیال پرداز مزبور که ساکن لندن است، یک بار دیگر باز از طریق همان رادیو - تلویزیون ادعا کرد که گویا وی اشرف دهقانی را در یک مهمانی دیده و او به نوری زاده گفته است که مطالب کتاب حماسه مقاومت مبالغه آمیز و دروغ بوده اند. پس از آن وی در شماره ۱۳۱۱ هفته نامه کیهان لندن مورخ پنجشنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۷، در بخش "یک هفته باخبر" نوشت: "در سال ۱۳۵۷ در آستانه انقلاب، از راست ارتجاعی تا چپ انقلابی، از جبهه ملی میراث دار مصدق، تا آقای مهندس شهرستانی شهردار تهران، از وکلای مجلس رستاخیز تا تئوریسین حزب توده، استاد احسان طبری، از چریک سرفراز مبارز اشرف دهقانی تا زندانی نادم، برادر مسعود

رجوی، یکصدا ستایشگر حضرت آیت الله العظمی امام خمینی، نویسنده تحریر الوسیله و کتاب مستطاب انقلاب اسلامی و نامه های کاشف الغطاء و ... شده بودند و هر کدام از ظن خود بر این باور بودند که ؛ امام حکومت عدل علی را بر پا می کند، امام به قم می رود و حکومت را به ما (ملی- مذهبی ها ملی ها و البته مولفه ای ها) تحویل می دهد، امام یک وسیله است، با او پهلوی را به زیر می کشیم و بعد ما (چپها، پدر کیانوری را در مقام رئیس جمهوری و اشرف خانم را در مقام نخست وزیر می نشانیم) و ما (مجاهدین و توابع نیز برادر مسعود را به ریاست جمهوری می رسانیم و دولتی نیز به ریاست برادر موسی تشکیل می دهیم و برای این که متهم نشویم که دمکرات نیستیم و اهل ائتلاف نمی باشیم، وزارت فوائد عامه را می دهیم به پدر طالقانی و وزارت نساجی را نیز می دهیم به پسر هوله برق لامع).

در جهت مقابله با شایعه پراکنی فوق نیز رفقای من ابتدا تکذیبه ای برای کیهان لندن فرستادند و از آنجا که روزنامه یاد شده آن تکذیبه را به صورت سر و دم بریده چاپ کرد، در رد آن اتهامات، در نشریه های چریکهای فدائی خلق ایران مقالاتی در این زمینه نوشته شد. بخش های کوتاهی از آن نوشته ها را در اینجا ذکر می کنم:

نشریه پیام فدائی شماره ۱۱۰ مرداد ماه ۱۳۸۷ ضمن اعلام موضوع فوق و تأکید بر این که مطلب درج شده در کیهان لندن از طرف علیرضا نوری زاده، "حاوی افترا ها و دروغ های آشکاری بر علیه "چپ انقلابی" به ویژه چریکهای فدائی خلق ایران بود" اطلاع داد که: "روابط عمومی سازمان ما متن زیر را در تکذیب دروغ پردازیهای نامبرده به مسئولین نشریه هفتگی کیهان چاپ لندن ارسال نمود و از آنها خواست که طبق عرف مطبوعاتی مبادرت به درج آن نمایند. اما متأسفانه کیهان چاپ لندن با سانسور آشکار این متن و حذف قسمتهایی که با منافع اش انطباق نداشت و از آن بدتر با اضافه کردن کلماتی از خود به یک متن رسمی، در تاریخ ۲ مرداد ماه مبادرت به چاپ آن نمود. به همین دلیل لازم دیدیم جهت اعتراض به این سانسور "متمدنانه"، نامه مزبور را به طرق دیگری به اطلاع مردم ایران برسانیم." متن تکذیبه به نشریه کیهان لندن به تاریخ ۲۲ تیرماه ۱۳۸۷ برابر با ۱۲ جولای ۲۰۰۸ به شرح زیر در نشریه پیام فدائی فوق الذکر درج شده است: "... موضع گیریهای قاطع چریکهای فدایی خلق بر علیه خمینی و جمهوری اسلامی از همان بدو به قدرت رسیدنش بر هیچ فردی با اندک اطلاعات و آگاهی سیاسی پوشیده نیست؛ و همگان می دانند چنان ادعائی اگر در مورد هر نیرو و فردی هم صدق کند در مورد رفیق اشرف دهقانی و یاران او (چریکهای فدایی خلق) که از همان آغاز با شجاعت تمام به افشای چهره مرتجع خمینی پرداخته و به مردم در بند ایران و روشنفکران و آزادیخواهان گفتند که جمهوری اسلامی ماهیتا هیچ فرقی با رژیم دیکتاتور شاه ندارد و مردم باید مبارزاتشان را تا رسیدن به آزادی و دمکراسی ادامه دهند، هرگز صادق نبوده و جز به منظور تهمت زنی و اشاعه یک دروغ آشکار ایراد نشده است. در رد این دروغ پردازی علیرضا نوری زاده می توان هر علاقمندی را به اسناد و مدارک بسیار زیادی که موجودند رجوع داد، از جمله به لیست جامع نشریات و آثار چریکهای فدایی خلق ایران در سایت (www.siahkal.com) که مواضع و برخوردهای چریکهای فدائی خلق و رفیق اشرف دهقانی از همان روز اول به قدرت رسیدن خمینی مرتجع در آنها درج شده و کذب ادعاهای اخیر نویسنده و دروغپردازی های او را ثابت می کنند."

در نشریه ۱۹ بهمن، نشریه سیاسی- خبری چریکهای فدائی خلق ایران نیز در رد اتهامات نوری زاده مطلبی درج گردید که بخشی از آن چنین است:

"هم زمان با حمله اخیر وزارت اطلاعات رژیم جمهوری اسلامی به چریکهای فدایی خلق ایران و رفیق اشرف دهقانی، یکی از به اصطلاح ژورنالیستهای معلوم الحال به نام علیرضا نوری زاده که روابط اش با نیرو های ارتجاعی از جمله دارو دسته های سرکوبگر جمهوری اسلامی بارها برملا گشته است نیز طی یک قلمفرسایی عوامفریبانه موجی از اتهامات رذیلانه را نثار سازمان ما و بویژه رفیق اشرف دهقانی نموده است... برای هر

کسی با اندک آگاهی سیاسی مسلم است که داستان سرهم بندی شده کذائی فوق که بطور آشکار در تضاد با واقعیت قرار دارد تنها برای اشاعه دروغ و عوام فریبی ابراز شده است. نوری زاده در انجام ماموریت خویش کوشیده است تا به تقلید از گوبلز یکی از مشهورترین دستیاران رژیم فاشیست هیتلر، با توسل به تاکتیک "دروغ هر چه بزرگتر باشد باورش هم راحت تر است" چنان دروغهایی بگوید که شاید درست به خاطر بی پایه بودنشان قابل باور به نظر برسند!... البته نشر اکاذیبی از این دست بر علیه سازمان ما توسط علیرضا نوری زاده ها تازگی ندارد و همواره یکی از "خطوط" کار روزنامه نگاری ایشان در "تبعید" را تشکیل داده است. ایشان که همواره داشتن سطح بسیار وسیع "ارتباطات" و "منابع" "خصوصی" چه در "داخل" و خارج حکومت "امام خمینی" و چه در سرویس های جاسوسی داخل و خارج و در میان دولتهای مرتجع عربی در منطقه را مایه افتخار خود می دانند، مدتی قبل نیز به دروغ مدعی شده بود که رفیق اشرف دهقانی را شخصاً در یک جلسه مهمانی دیده و گویا آن رفیق به نوری زاده گفته است که تمام محتویات کتاب "حماسه مقاومت" و شرح شکنجه های وحشتناکی که در رابطه با زندانهای شاه توسط ساواک در آن توضیح داده شده، "دروغ" بوده اند! این هم کوشش ناموفق دیگری از طرف پادوی مذکور برای رفتن در جلد گوبلز فاشیست بود تا بتواند جنایات رژیم ضد خلقی شاه و ساواک آن را در انظار توده های ناآگاه و بویژه جوانان مبارز تطهیر ساخته و کتاب "حماسه مقاومت" رفیق اشرف که نسلی از جوانان و نو جوانان آن دوره را به عرصه مبارزه با دشمنان خلق کشانید و همچنین حماسه های مقاومت مشابه متعلق به بسیاری از بهترین فرزندان فدایی و مبارز خلق آن نسل را، در اذهان توده های محروم بی اعتبار و دروغ و غیر واقعی جلوه دهد - که البته جز رسوائی هر چه بیشتر، دست آوردی دیگری برای این پادو نداشت." (نقل از نشریه ۱۹ بهمن - شماره ۶۸ - ۱۵ تیرماه ۱۳۸۷).

در مورد دروغ ذکر شده در کتاب "در دامگه حادثه" هم چه واقعاً متعلق به همان دروغ پرداز قبلی بوده باشد و چه اختراع خود ثابتی، باید بگویم که نه من و نه رفقا و آشنایانم تا کنون از آن اطلاع نداشتیم. اما گوینده این دروغ هر که باشد - خود پرویز ثابتی یا علیرضا نوری زاده - آن را بسیار ناشیانه تنظیم کرده است. اولاً من خوشبختانه هرگز در عمرم با علیرضا نوری زاده، این عنصر معلوم الحال روبرو نشده و او را ندیده ام، نه در لندن در یک میهانی!! و نه در تهران در ستاد "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" در خیابان میکده - که البته در زمان برقراری آن ستاد، خیابان فدائی نامیده می شد. ثانیاً ثابتی وقتی می گوید که گویا من "اعتراف" کرده ام که "۷۰٪ ادعاها در کتاب غیر واقعی و برای تبلیغ علیه رژیم بوده است!!" همچنان که شیوه ابهام گوئی شان ایجاب می کند به طور صریح معلوم نمی کند که گویا چنین حرفی از طرف من به چه کسی و در کجا گفته شده است؟ هر چند از متن نوشته این طور بر می آید که گویا این حرف به همان همپالگی او یعنی نوری زاده گفته شده است. ثالثاً همین عنصر (ثابتی) در مورد شخص من می گوید: "به نظر من او هنوز هم از اغراق گوئی، دست برداشته است" (صفحه ۳۰۸)، (که البته مفهوم آن در واقع، حقیقت گوئی و وفاداری به آن است). حال این سخن را با گفته دیگر او مقایسه کنید که ادعا می کند که "پس از انقلاب اعتراف کرده است که ۷۰٪ ادعاها در کتاب غیر واقعی و برای تبلیغ علیه رژیم بوده است". آخر این قدر تناقض در یک متن کوتاه! (شرفی ندارند که خجالت بکشند). اگر من همواره به اصطلاح "اغراق گوئی" کرده ام و هنوز هم دست از "اغراق گوئی" برنداشته ام پس چطور چنان "اعتراف"ی که این سردمدار اداره سوم ساواک به من نسبت می دهد را کرده ام!!؟ رابعاً ثابتی از فرد شیاد و رسوای یاد شده نقل می کند که گویا او (علیرضا نوری زاده) "در روزهای اولیه انقلاب به ستاد مرکزی چریکهای فدائی خلق واقع در خیابان میکده (ساختمان ساواک تهران) رفته تا با کسانی مصاحبه کند. اشرف دهقانی را در آنجا دیده و با اشاره به کتاب خاطراتش، شروع به همدردی با وی کرده و او با کمال تعجب گفته است مطالب این کتاب بیشتر نادرست است". عجیباً!

وقتی ادعائی سراپا دروغ است در هر تکه آن تناقضی را می توان دید که من در اینجا به همه آنها نمی پردازم. فقط به این اشاره می کنم که اگر فرد مذکور برای انجام مصاحبه با فدائی ها به ستاد آنها رفته بوده حتماً با کسانی هم در آنجا مصاحبه کرده است. علیرضا نوری زاده با چه کسانی در ستاد "سازمان چریکهای فدائی خلق" مصاحبه کرده است؟ این مصاحبه ها در کجا چاپ و منتشر شدند، آدرس شان کجاست؟ همین ادعای دروغ در مورد مصاحبه ادعائی او با "اشرف دهقانی" هم صادق است. مصاحبه ادعائی او در کجا منتشر شد که گویا طی آن اشرف دهقانی گفته است "مطالب این کتاب بیشتر نادرست است". آیا در آن ستاد شلوغ در آن روزها، کسان دیگری هم شاهد مصاحبه نوری زاده با افرادی در آن ستاد و مشخصاً اشرف دهقانی بوده اند؟ چرا تا کنون کسی از خود اشرف دهقانی تهمتی که ثابتی یا نوری زاده به او می زنند را نشنیده است؟ آیا چنان حرف عجیب آن هم در شرایط انقلابی سال ۵۷ فقط به علیرضا نوری زاده گفته شده است و بس؟

در پایان تأکید می کنم که صرفنظر از همه شواهد و مدارک در رد اکاذیب ثابتی و فانهی فرد و همراهان شناخته شده و غیر شناخته شده شان، کافی است روزی فیلم های صحنه دادگاه رهبران و اعضای چریکهای فدائی خلق و رهبران برجسته مجاهدین خلق ایران در سال ۵۰ و با حتی گزارش کامل آنها و از جمله صحنه دادگاه مربوط به خود من در معرض دید همگان قرار گیرند تا سند دیگری باشند بر این حقیقت که آنچه از شکنجه و مقاومت ها و رشادت های بی نظیر فرزندان کمونیست و آزادی خواه مردم ایران در زندان های رژیم شاه در سال ۵۰ در کتاب حماسه مقاومت بیان شده، تنها بخش کوچکی از یک واقعیت بزرگ در جامعه ما بوده که تاریخ معاصر مردم ما را شکل داده است. جرأت کنند و فقط صحنه دادگاه معروف ۲۳ تن از چریکهای فدائی خلق و در رأس آنها رفیق مسعود احمدزاده را در معرض دید توده های ما قرار دهند. یا صحنه دادگاه جداگانه خود رفیق مسعود احمدزاده و رفقائی را که در دفاع از حقیقت، بدون هراس از هر عقوبتی و با شجاعت تمام تن های شکنجه شده خود را به عنوان سند و مدرکی دال بر وجود شکنجه های قرون وسطائی در ساواک، در معرض دید آن به اصطلاح دادگاه ها قرار دادند. به راستی مگر کتاب حماسه مقاومت گوشه ای از شکنجه ها و مقاومت های نسل انقلابیون دهه ۵۰ را گزارش نداده است؟ و اگر ۷۰ درصد آن دروغ است پس چرا جرات نمی کنند حداقل تنها دادگاه آن انقلابیون را علنی کنند؟ برخورد رفیق عباس مفتاحی و رفقای فراموش نشدنی، چون همایون کتیرائی، مجید احمدزاده، علیرضا ناپدل، مناف فلکی، اکبر مؤید، اصغر عرب هریسی، محمد تقی زاده، حمید توکلی، مهدی سوالانی، غلامرضا گلوی، بهمن آژنگ، حاجیان سه پله و... همچنین مجاهدین انقلابی چون ناصر صادق و علی میهن دوست در به اصطلاح دادگاه شان را برای توده های وسیع مردم آشکار سازند تا نسل جوان ببیند که فرزندان دلیر و وفادار به آرمان هایشان، کمونیست ها و انقلابیون صدیق و آزادیخواه، در آنجا چگونه با دفاعیات پرشور و تماماً متکی بر واقعیات عینی جامعه در آن زمان، به دفاع از منافع و حقوق کارگران و زحمتکشان و دیگر توده های تحت ستم ایران (که به "دفاع ایدئولوژیک" معروف است) پرداخته و با ارائه تحلیل های مبتنی بر دلیل و استدلال، آن بی دادگاه ها را به دادگاهی برای محاکمه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه و مزدوران ریز و درشت اش تبدیل کردند.

بر چنین اساسی است که امثال ثابتی ها که از آمرین و عاملین جنایت و خونریزی در جامعه مختنق ایران و در زندان های سیاهچال گونه شان بوده و هستند، بدون لیه کردن حقیقت در زیر پای خود و تهمت زنی ها و دروغ گوئی های مضمّن کننده قادر به دفاع از خود نیستند. اما افترا و دروغ و تهمت های آنها در برابر خورشید حقیقت رنگ می بازند.

*- شرح این موضوع در کتاب حماسه مقاومت در بخش "در شکنجه گاه اوین"، آمده است. اخیراً که دفاعیات رفیق جزنی در دادگاه (به تاریخ دهم دی ماه ۱۳۴۷) که تازه منتشر شده است را خواندم می بینیم که شخص پرویز ثابتی در بازجویی (یا تحقیق) توأم با شکنجه این رفیق نیز شرکت داشته است. آنچه رفیق جزنی در دفاعیه خود بیان کرده، چنین است: " طی قریب ۹ ماه ، من شرح بازداشت، شکنجه ها و انتقال به زندان اوین و اسامی شهود و مأموران تحقیق را خواه به نام مستعار آن ها و خواه به نام حقیقی نوشته ام و از جمله اسامی مأموران تحقیق به نام های مستعار عبارت است از : مهاجرانی، یوسفی، عاملی، جوان، خواجوی، نصیری که به احتمال زیاد نام حقیقی عاملی - شهاب است و جوان و پرویز ثابتی و سرهنگ عمید".